

تخلیه ردائل اولین قدم سلوک / آرزوی جبهه رفتن آیت الله حق شناس

آیت الله قرهی گفت: آیت الله حق شناس فرمودند، نزد امام رفتم، گفتم آقا می خواهم به جنگ بروم. امام فرمودند شما نمی توانی تیراندازی کنی. نمی خواهد بروی. بعدها خودشان گفتند اگر امام اجازه می دادند می رفتم.

آیت الله قرهی گفت: آیت الله حق شناس فرمودند، نزد امام رفتم، گفتم آقا می خواهم به جنگ بروم. امام فرمودند شما نمی توانی تیراندازی کنی. نمی خواهد بروی. بعدها خودشان گفتند اگر امام اجازه می دادند می رفتم. به گزارش خبرگزاری مهر، سیصد و دهمین جلسه درس اخلاق آیت الله قرهی با موضوع مراقبه (تخلیه از ردائل؛ اولین قدم سیر و سلوک) که در محل مهدیه القائم المنتظر (عج) برگزار شد در پی می آید.

نقشه شیطان برای خارج نشدن انسان از ردائل

شناخت ردائل و برون رفت از آن ها، آن قدر مهم است که اصلاً اولیاء خدا، هدف از فرستادن هادیان الهی را، تبیین فضائل نمی دانند، بلکه خروج از ردائل می دانند.

اولیاء خدا در مورد این که بدون برون رفت از ردائل، فضائلی حاصل نمی شود و هیچ کدام از فضائل، معنا پیدا نمی کند؛ نکاتی را بیان فرمودند که به بعضی از آن نکات، اشاره کردیم. یکی از آن فضائل الهی، ورود به لطف ذوالجلال و الاکرام است که تا ردائل و گناه و اصرار بر گناه باشد، انسان نباید به آن، امید داشته باشد.

صاحب امروز، حضرت امام هادی (ع) به قدری این امید بستن به لطف خدا با وجود ردائل را منفور می دانند که آن را در درجات بالای ردائل می برند و می فرمایند: این، اصلاً جزء غرور است که کسی تصوّر کند با وجود ردائل می تواند روح و وجودش را به لطف و فضائل پروردگار عالم، مزین کند.

لذا باید مواظب باشیم، حضرت می فرمایند: تا ردائل در شماس، اگر حتی به بخشش پروردگار عالم امید داشته باشید، این، غرور نفس است - این جمله، خیلی عجیب است -

«إِنَّ مِنَ الْغُرَّةِ بِاللَّهِ أَنْ يُصِرَّ الْعَبْدُ عَلَى الْمَعْصِيَةِ وَ يَتَمَتَّى عَلَى اللَّهِ الْمَغْفِرَةِ وَالرَّحْمَةِ» [۱] به قدری شیطان ملعون، از برون رفت انسان از ردائل، وحشت دارد که یکی از راه ها و دام هایی که برای انسان فراهم می کند که انسان از ردائل اخلاقی بیرون نرود، جلوه دادن رحمت و مغفرت پروردگار عالم، بدون جایگاه رحمت و مغفرت است - به فضل الهی بیان می کنم جایگاه رحمت و مغفرت یعنی چه -

لذا اگر کسی در این جایگاه نباشد، شیطان ملعون برای این که انسان از ردائل، بدی ها، زشتی ها، پلشتی ها، گناهان و معصیت، بیرون نرود، مغفرت و رحمت الهی را برای او جلوه می دهد که او را فریب بدهد و به نام رحمت و مغفرت (نه رحمت و مغفرت حقیقی، بلکه رحمت و مغفرت سرابی)، کاری می کند که از ردائل بیرون نیاید.

تمام این مباحثی که چند ماهی است داریم بیان می کنیم، حول این محور است که اولین قدم، برون رفت از ردائل است. حسب فرمایشات اعظم و بزرگان و روایات و آنچه که اولیاء خدا و اهل سیر و سلوک تبیین فرمودند، همه این ها برای این است که شیطان از برون رفت از ردائل وحشت دارد. چون اگر واقعاً انسان از ردائل بیرون برود، دیگر اصلاً به خودی خود ورود به فضائل پیدا کرده است.

لذا حضرت هشدار عجیبی می دهند و می گویند: یکی از آن همزات و جنگ نرم شیطان ملعون - «أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ، وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَخْضُرُونَ، إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» [۲] - این است که شما را فریب می دهد و مغرور می کند به این که ولو با ردائل، بدی ها، زشتی ها و پلشتی ها هستی، اما نگران نباش، مغفرت پروردگار عالم و رحمت ذوالجلال و الاکرام، زیاد است. چرا؟ دلیل آن چیست؟

اولیاء خدا به خوبی بیان فرمودند: علت آن، این است که شیطان می داند اگر انسان از ردائل، خروج پیدا کند، دیگر آن تسلط نسبی شیطان به انسان، محال است.

اصل قضیه شیطان، این است که به من و تو احاطه پیدا کند و ما را از درگاه پروردگار عالم بیرون ببرد تا دیگر من و تو، عبد پروردگار عالم نباشیم. تمام هدف شیطان، همین است. پس برای همین است که اگر انسان از ردائل خارج شد، ورود به مرکز فضائل و آن آغاز بندگی است.

لذا حضرت هشدار می دهند و می فرمایند: از نشانه های غرور و فریب شیطان ملعون، این است «إِنَّ مِنَ الْغُرَّةِ بِاللَّهِ»، که انسان استمرار بر گناه و اصرار بر گناه داشته باشد و در همان حال هم آرزوی مغفرت و رحمت و ورود به فضائل را داشته باشد. در حالی که این، محال است و شیطان دارد این چنین او را فریب می دهد و مغرور می کند. شیطان می گوید: ردائل هم بود عیبی ندارد، همین که تو می توانی بالاخره با اشک برای ابی عبدالله (ع)، با یک دعای کمیل، با یک مناجات و ...، حال خودت را تغییر بدهی؛ خوب است، پس تو بدان که انسان خوبی هستی و لذا این چنین انسان را مبتلای به گناه می کند، طوری که حتی انسان اصرار بر گناه هم دارد.

حضرت می فرمایند: این، از مطالبی است که نفس دون و شیطان، به ذهن انسان ورود می دهد و از باب جنگ نرم، بسیار عالی حاکم بر اعضا و جوارح انسان می شود. برای همین است که حالا، تازه از این جا به بعد، درخواست رحمت و مغفرت هم دارد.

لذا این هم مطلبی از دیدگاه صاحب امروز، وجود مقدس آن امام همام، هادی خلق، امام علی نقی(ع) بود تا بدانیم دلیل و برهان خروج از رذائل چیست.

اگر بعد از غیبت، علماء نبودند؛ همه مردم از دین برمی‌گشتند!

اولیاء خدا در سبک بندگی زندگی و طریقه‌ی الهی و عید شدن، نکاتی را بیان فرمودند که اول از همه، خروج رذائل است. خروج از رذائل هم به وجود نمی‌آید إلا به سپردن امور به اهل معرفت.

وجود مقدس امام هادی(ع) آن قدر این امر را مهم می‌دانند که بیان می‌فرمایند: بدانید اگر نه تنها انبیاء و ائمه هدی(علیهم صلوات المصلین) نبودند، بلکه حتی اگر بعد از وجود نازنین حضرت حجت(عجل الله تعالی فرجه الشریف)، علمایی هم که مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنند، نبودند؛ همه مردم از دین خدا برمی‌گشتند. لذا انسان برای خروج رذائل، حتماً باید آموزش را به اهل معرفت بسپارد.

می‌فرمایند: «لولا مَنْ يَبْقَى بَعْدَ غَيْبَةِ قَائِمِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ، وَ الدَّالِّينَ عَلَيْهِ، وَ الذَّائِبِينَ عَنْ دِينِهِ بِحُجَجِ اللَّهِ، وَ الْمُتَّقِذِينَ لَصُغْفَاءِ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ شَيْكِ إِبْلِيسَ وَ مَرَدَّتِهِ، وَ مِنْ فِخَاخِ التَّوَاصِبِ، لَمَا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا ارْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ» [۳] اگر پس از غائب شدن قائم ما، حضرت حجت بن الحسن المهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) نبود وجود علمایی که به سوی او می‌خوانند و به وجود او رهنمون می‌شوند و با حجت‌های الهی از دین او دفاع می‌کنند و بندگان ناتوان خدا را از دام‌های ابلیس و پیروان او می‌رهانند، بی‌گمان همه مردم، از دین خدا برمی‌گشتند.

این تعبیر، خیلی عجیب است! حضرت تبیین می‌فرمایند که بدانید اگر پس از غیبت هم، پروردگار عالم آن علمای ربّانی و مردان الهی را که مردم را به سوی خوبی‌ها، یعنی به سوی حضرت دعوت می‌کنند چون حجت(روحی له الفداء) یعنی همه اسماء و صفات پروردگار عالم. به یک تعبیر دیگر حجت؛ یعنی تمام محاسن و همه خوبی‌ها، نبودند؛ همه مردم، از دین خدا برمی‌گشتند.

دعوت به سوی مجسمه‌های سیر و سلوک الهی

لذا قبل از این که بحث را ادامه بدهم، یک حاشیه بزنم و به اصل بحث برگردیم که خود این نکته هم مرتبط با بحث است و آن، این است: خیلی جالب است که قرآن می‌فرماید تمام اولیاء خدا، هادیان الهی، انبیاء عظام و حضرات معصومین(علیهم صلوات المصلین)، مردم را به پروردگار عالم دعوت می‌کنند و دعوت به خود نمی‌کنند، «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» [۴].

پس چرا در این روایت بیان می‌فرماید که علماء، مردم را به وجود مقدس حضرت حجت(روحی له الفداء) دعوت می‌کنند؟! یعنی این علمایی که بعد از حضرت هستند، مردم را به خودشان دعوت نمی‌کنند، بلکه به مرکز فیض دعوت می‌کنند، دعوت به آن جایگاهی که تمام اسماء و صفات هست، جایگاه طهارت، جایگاه فضائل، جایگاه دور شدن از رذائل و ...

لذا اگر هم یک موقعی مردم را به سوی این بزرگان دعوت می‌کنند، باید بدانیم که این دعوت، دعوت به سوی فرد نیست، بلکه دعوت به منش، سیر و سلوک و حال معنوی آن‌هاست.

مثلاً فردی مانند آیت‌الله قاضی وجود دارد که خیلی از بزرگان، مردم را به سوی ایشان فرامی‌خوانند. این‌جا دیگر آیت‌الله قاضی از حالت فردی بیرون آمده است. دیگر این که متعلق به کجاست، نمی‌دانم ترک زبان است، فارس زبان است و ...، مطرح نیست. یا این که یک موقع از بهره بردن از آیت‌الله بهجت صحبت به میان می‌آید، در این مواقع آیت‌الله بهجت دیگر از آن حالت فردی بیرون آمده و به عنوان شخص نیست. بلکه این دعوت‌ها، دعوت به حال سیر و سلوک ایشان است. به تعبیری این‌ها، مجسمه سیر و سلوک الهی هستند و دیگر فرد محسوب نمی‌شوند و این دعوت‌ها، دعوت به فرد نیست.

لذا یک موقعی کسی اشتباه نکند. متأسفانه بعضی از همین افراد، مثل این فرقه شیرازی‌ها - که حالا در بحث اخلاق، نمی‌خواهم حتی اسم آن‌ها را هم بیان می‌کنم - که به عرفای عظیم‌الشان، مثل آیت الله بهجت نعوذ بالله اهانت می‌کنند، اصلاً متوجه نیستند که کسی در مورد این بزرگان، دعوت به فرد نمی‌کند.

این که ما شیخنا الاعظم، حضرت مفید عزیز را تبیین می‌کنیم، «شیخنا الاعظم»؛ یعنی «جلوه اسماء و صفات حضرت حجت بن الحسن المهدی(عج) حضرت شیخنا الاعظم به عنوان مفید است و إلا اسم ایشان، همان محمد بن محمد بن نعمان است که وجود مقدس آقا جانمان، لقب مفید را به ایشان مرحمت کردند و فرمودند: «وَأَنْتَ الْمَفِيدُ بِحَقِّي».

پس اگر کسی جایگاه فایده رساندن دارد، دیگر دعوت به ایشان، دعوت به فرد نیست. چون آن‌ها هیچ موقع نه خودی می‌بینند، نه کسی و حالی را. اصلاً این‌ها یک جای دیگر هستند. وقتی انسان به دیدن آیت‌الله العظمی بهاء الدینی می‌رفت، اصلاً آیت‌الله العظمی بهاء الدینی، به عنوان فرد، مطرح نبود، بلکه انسان با دیدن ایشان، تمام صفات حضرت حجت(ع) را می‌دید. این که انسان، آیت‌الله خوشوقت(اعلی الله مقامه الشریف)، آن عزیزالله و عزیزالحجّه را می‌دید، آیت‌الله خوشوقت دیگر فرد نبود، آیت‌الله خوشوقت(اعلی الله مقامه الشریف)؛ جلوه رحمت و غصب حضرت حجت(روحی له الفداء) بود. حال، آیا ما در حد خیلی کوتاه هم می‌دانستیم و می‌فهمیدیم ایشان کیست؟! خیر، ما هم نفهمیدیم. آیت‌الله سعادت‌پرور متوجه شد که آیت‌الله خوشوقت کیست و مردم را به سوی ایشان فرامی‌خواند.

آیت‌الله العظمی بروجردی، آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی، آیت‌الله العظمی گلپایگانی، امام راحل عظیم‌الشان مان (آن امام العارفین که بالجدّ بارها و بارها بیان کردم و بیان هم می‌کنم که امام را در عرفان، کم شناختند. آن سیّاس کیّاسی که هر چه در سیاست و کیاست داشت، همه در بستر عرفانش بود)، آیت‌الله العظمی شاه آبادی، ابوالعرفا آیت‌الله العظمی ادیب، آیت‌الله العظمی حق‌شناس(اعلی الله مقامهم اجمعین) و قس علی هذا، همه این بزرگان و اعظام، دیگر فرد نیستند، این‌ها، الگوی عملی صفات و اسماء خدا می‌شوند.

لذا خود امام هادی(ع) می فرماید: شیطان است که دارد تو را فریب می دهد، شیطان می خواهد تو را مغرور به ظاهر رحمت و مغفرت و آن سراب کند و به تو می گوید: منعی ندارد در رذائل هم باشی و پیشرفت کنی. برای همین است که می فرمایند: مراقب باشید که با وجود رذائل، پیشرفتی در کار نیست، چون رذائل اصلاً اجازه پیشرفت نمی دهد. اما یکی از آن راه هایی که این مطالب را به تو بفهماند، همین علمای ربّانی هستند که بعد از وجود مقدّس حضرت حجت، چراغ های راهنمای شما هستند.

لذا عنوان علماء هم در این روایت تبیین می شود و دلیل این است که آن علماء، عالم به معنای حقیقی هستند، عالم ربّانی، آن هایی که جدّی متّصلند، آن هایی که جدّی نفس را زیر پا گذاشتند و از هوی هوس و نفس دون و ... دور هستند.

لذا حضرت بیان می کنند: «لَوْلا مَنْ يَبْقَى بَعْدَ غِيَةِ قَائِمِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ، وَ الدَّالِّينَ عَلَيْهِ، وَ الذَّائِبِينَ عَنْ دِينِهِ بِحُجَجِ اللَّهِ، وَ الْمُتَّقِينَ لَضَعْفَاءِ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ شَيْكَ إِبْلِيسَ وَ مَرَدِّهِ، وَ مِنْ فِخَاخِ التَّوَصُّبِ، لَمَا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا ارْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ». اگر پس از غائب شدن قائم ما، حضرت حجت بن الحسن المهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف)، علما نبودند، همه مردم، از دین خدا برمی گشتند. چون این ها هستند که می توانند هدایت کنند و شیطان هم از همین کسانی که دعوت به ورع و تقوا می کنند و مردم را عملاً با کردارشان به سوی حضرت حجت(عجل الله تعالی فرجه الشریف) دعوت می کنند «كُوْنُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِغَيْرِ أُلْسِنَتِكُمْ» [۵]، وحشت دارد. این افراد، کسانی هستند که از دین پروردگار عالم دفاع می کنند، هم دفاع به لسان و هم دفاع به عمل «و الذَّائِبِينَ عَنْ دِينِهِ».

آرزوی آیت الله حق شناس برای رفتن به جبهه

خدا آن مرد الهی و عظیم الشان، آیت الله میرزا جواد آقای تهرانی(اعلی الله مقامه الشریف)، استاد اخلاق امام المسلمین را رحمت کند. ایشان، مدرّس اخلاق، مبرّز و مشخص بودند، همین قدر بگویم که ما از لسان آیت الله مروارید شنیدیم که فرمودند: بدانید آمیرزا جواد آقا مورد عنایت خاصه ثامن الحجج(ع) بود که کمتر کسی این عنایت خاصه را از حضرت ثامن الحجج(ع) گرفته بود.

آیت الله مروارید با وجود آن مقام عالی عرفانی خود می فرمودند: گاهی دلم می گرفت و می خواستم پای درس اخلاق آمیرزا جواد آقا بنشینم که روحم جلا بگیرد. نفس قدسی اولیاء این است. گاهی می بینید روایت، همان روایت است که چندین بار خودت خواندی، ولی وقتی یک ولی خدا، یک صاحب نفس می خواند، حال انسان تغییر می کند.

آیت الله میرزا جواد آقای تهرانی(اعلی الله مقامه الشریف)، در سال چهل یا چهل و یک می فرمودند: شما تنهایی هم نمی توانید کتاب جامع السعادات بخوانید، حتماً باید پای درس اخلاق متخلّقین به اخلاق الهی بروید. حالا بگذریم نیستند و کم هستند و دیگر تمام شده و مع الأسف کار به تیمّم افتاده است. بارها گفتم من از درس اخلاق وحشت می کنم. سال ها بیان می کردند و نمی پذیرفتم، دیگر وقتی امر کردند، شروع کردم، اما خدا را گواه می گیرم، بینی و بین الله، به این مکان مقدّس که به نام نامی آقا جانمان حضرت حجت(عج) هست، من با پروردگار عالم عهد بستم که وقتی در جایگاه وعظ در اخلاق قرار گرفتم، خطاب به نفس خودم باشد، مگر شوخی است؟! متخلّق به اخلاق الهی می خواهد، آیت الله خوشوقت، آیت الله حق شناس، آیت الله میرزا جواد آقا تهرانی(اعلی الله مقامهم اجمعین) می خواهد، علماء، بزرگان و اهل حال می خواهد، اهل نفس می خواهد، کارکرده می خواهد، کسی که سیر و سلوک داشته می خواهد، کسی که به نفس مسلط شده می خواهد، همه نمی توانند. همین است که آیت الله مروارید دلش که می گیرد، هوس درس اخلاق ایشان را می کند که این قلب و روحش، صفا و جلا بگیرد.

آن وقت آیت الله میرزا جواد آقای تهرانی با همان حال می گوید: من می خواهم به جبهه بروم، می گویند: آقا شما نمی توانید، ولی با اصرار راهی می شوند. وقتی می روند و آن رزمنده ها را می بیند، گریه می کنند و می گویند: من کجا و این ها کجا؟! این ها دارند از دین، صیانت و دفاع می کنند «و الذَّائِبِينَ عَنْ دِينِهِ».

لذا این ها علماء هستند که شیطان ملعون از این ها می ترسد و هراسان است و به دیگران هم اجازه نمی دهد، به این حال وارد شوند. آن علمای ربّانی که هوی و هوسی ندارند و اگر بگویند: الآن باید به جبهه رفت و جنگی شروع شده، اول کسانی هستند که می روند.

در حالات آیت الله حق شناس بخوانید، با خود ایشان مصاحبه کرده اند و خود ایشان فرموده اند: بنده، نزد امام راحل رفتم، گفتم: آقا! من می خواهم به جنگ بروم (آن هم آیت الله حق شناس که پیرمردی ضعیف و چهار پاره استخوان بودند)، امام فرموده بودند: شما می توانی تیراندازی کنی؟ گفته بودند: آقا! حالا می روم یک کاری می کنم. امام فرموده بودند: شما اسلحه را که بگیری، می افتی، نمی خواهد بروی. ولی خودشان دلشان می خواست بروند.

بعدها خودشان فرمودند: اگر امام اجازه می دادند من می رفتم، ولو شده مثل این بچه ها روی مین می رفتم که پاره های استخوانم، راه را باز کند. مردان خدا این هستند، شوخی هم ندارند، تصوّر نکنید تعارف دارند که مانع برایشان ایجاد می شود، مثل همین که امام نگذارند. اگر به آیت الله حق شناس می گفتم: شما الآن نیاز است بروی و جسمت روی مین قرار بگیرد، یک لحظه شک نکنید، خدا را گواه می گیرم که ایشان روی مین می رفت. این ها علمای ربّانی هستند، همین است که شیطان از این ها وحشت دارد.

سکان دار قلوب شیعیان!

امام هادی(ع) می فرماید: این علماء هستند که در زمان غیبت، همین حال راهنمایی را دارند و از این بندگان ناتوان دفاع

می‌کنند که این‌ها در دام‌های شیطان نروند. این‌ها خودشان حجج الهی هستند که این بندگان ضعیف خدا را نجات می‌دهند «و الْمُتَّقِينَ لِيُضَعِّفَ عِيَادَ اللَّهِ». شیطان دام‌هایی پهن کرده و با آن همزاتی که دارد، آن دام‌ها را به صورت شبکه، شبکه درست کرده، اما هیچ کسی از این دام‌ها خبر ندارد، الا این علمای ربّانی، «من شيك إبليس و مَرَدَّته».

لذا امام هادی(ع) می‌فرماید: دلیل و برهانی که تبیین می‌شود که اگر می‌خواهی از رذائل بیرون روی، باید دستت در دست این علماء باشد «هَلِكُ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يَرْشُدُهُ»، همین است که این‌ها فریب‌های شیطان را می‌دانند و به زمان مسلط هستند. البته دقت کنید که منظور، علمای ربّانی هستند، یک موقع ذهنتان این طرف و آن طرف نرود. کسانی مثل علامه حسن‌زاده آملی(حفظه الله تعالی) که خود ایشان هم بیان می‌فرمایند: همه شما گوش‌هایتان را به دهان ولیّ امرتان، این سیّد، امام‌المسلمین(حفظه الله تعالی) بسپارید، چون ایشان هم گوش‌شان را به دهان حضرت حجت(عجل الله تعالی فرجه الشریف) سپردند. لذا اتصال، این حال را دارد و شیطان از همین وحشت دارد.

شیطان می‌ترسد از اینکه انسان به محضر آن علمایی که بصیر هستند و می‌دانند شیطان، امروز با کدام گناه جلو آمده، برود و عرضه حال به بزرگان بدهد. عرضه حال، یعنی همین یعنی این که من خودم را به حصن حصین که ولایت الله هست و علمای ربّانی به عنوان باب این حصن حصین محسوب می‌شوند، بسپارم.

لذا حضرت در ادامه می‌فرماید: این‌ها هستند که زمام قلوب شیعیان ما، باید به دست آن‌ها باشد «و لَكَيْتَهُمُ الَّذِينَ يُمَسْكُونُ أَرْمَةً قُلُوبَ ضَعْفَاءَ الشَّيْعَةِ كَمَا يُمَسِكُ صَاحِبُ السَّفِيَةِ سَكَاتَهَا أُولَئِكَ هُمُ الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»، چطور برای کشتی و سفینه، ناخدایی هست و سکان کشتی در دست اوست، حال، شما هم باید سکان امورتان را، برای این که از رذائل بیرون آیید، به دست این‌ها بدهید، چرا؟ دلیل را می‌فرماید: «أُولَئِكَ هُمُ الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ» این‌ها نزد ما و نزد خدا برترند و فضیلت دارند. لذا امورتان را باید به دست این‌ها بسپارید، تا بتوانید از گزند افکار پلید شیطان در امان باشید.

لذا من قبلاً بیان کردم و باز هم می‌گویم؛ چون نکته بسیار دردناکی است و من احساس خطر می‌کنم. این را شما جوان‌ها هم ترویج دهید. من در تعجّم که چرا امثال این فرد را نمی‌گیرند، باید این‌ها را بگیرند؛ چون خطر این‌ها از خطر کسان دیگر، بیشتر است. کسی که برگردد بگوید: خدای ما آن‌قدر کریم و رحیم است که بنا ندارد وقتی ما دو تا تار مویمان بیرون باشد، ما را عذاب کند و ... پس اگر گناه هم بکنیم، اشکالی ندارد. اگر نصف مویمان هم بیرون باشد، اشکالی ندارد. آخر باید به این افراد گفت: چطور می‌شود؟! پس این همه آیات الهی که راجع به عذاب داریم، دروغ است!؟

پروردگار عالم و حضرت حجت(روحی له الفداء): به آیت‌الله بهجت اکتفا نمی‌کنند، بهجت‌ها باید باشند!

ببینید در روایت دیگری وجود مقدس حضرت امام هادی(ع) بیان می‌فرماید: «عَلَيْكُمْ بِالْوَرَعِ فَإِنَّهُ الدِّينُ الَّذِي تِلَازَمُهُ وَ تَدِينُ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ وَ تُرِيدُهُ مِمَّنْ يُؤَالِيْنَا لَا تُتَعَبُونَ بِالشَّقَاعَةِ» [۶] به قدری حضرت صریح بیان می‌کنند که دیگر از این، با صراحت تر نمی‌شود بیان کرد. خیلی عالی است، حضرتی که زیارت جامعه هم متعلق به ایشان است، می‌فرماید: با ورع و با تقوا باشید، این ورع و تقوا، همان دینی است که همواره ما ملازم و پایبند او هستیم، «الَّذِي تِلَازَمُهُ» و خدا ما را ملازم همین قرار داده «و تَدِينُ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ»، ما هم از پیروان همین را انتظار داریم و می‌خواهیم «و تُرِيدُهُ مِمَّنْ يُؤَالِيْنَا»، یک طوری نباشد که شما بخواهید ما را به زحمت بیندازید و از ما شفاعت بخواهید، ولی این حال را نداشته باشد، «لَا تُتَعَبُونَ بِالشَّقَاعَةِ».

یعنی اگر شما حالتان، حال خروج از رذایل نباشد و تصوّر کنید که رذایل هم در کنار فضایل می‌تواند باشد، شما دین‌دار نیستید و آنچه را از شما خواسته شده، به انجام نرساندید. و الا اگر قلبتان پاک باشد، از نشانه‌های طهارت قلب این است که انسان به دستورات پروردگار عالم تن می‌دهد. نمی‌شود که من بگویم: قلم پاک است، ولی به دستورات پروردگار عالم گوش ندهم. معلوم می‌شود قلبم، قلب خدشه‌دار و خرابی است که تابع فرامین الهی نمی‌شوم. نمی‌شود که من گناه بکنم و اصرار به گناه داشته باشم، اما از آن طرف امید به رحمت پروردگار عالم هم داشته باشم!

لذا راه برون رفت از رذائل، این است که ببینیم اعظم و بزرگان و اولیاء خدا چه می‌کردند. نمی‌گوییم ائمه معصومین(علیهم صلوات المصلین)، بلکه همین اولیاء خدا را بیان می‌کنیم. اصلاً چرا می‌گوییم الگویمان، اولیاء خدا از جمله آیت‌الله بهجت، آیت‌الله بهاءالدینی، آیت‌الله خوشوقت و ... باشند؟

برای اینکه اگر ما حضرات معصومین(ع) را بگوییم، ممکن است بگویید: آن‌ها در پرده عصمتند. اما آیت‌الله بهجت را می‌گوییم که می‌دانید معصوم نبود، اما در سیر و سلوک رفت تا به مقام تالی‌تلو عصمت رسید. مهم هم نیست از کجا باشیم، یکی می‌بینی از فومن است، یکی از تبریز است، یکی از همدان است و ...

شما فکر می‌کنید آیت‌الله بهجت، فقط باید آیت‌الله بهجت باشد؟ این مطلب غلط است. ما باید آیت‌الله بهجت‌ها داشته باشیم. پروردگار عالم و حضرت حجت(روحی له الفداء) به آیت‌الله خوشوقت اکتفا نمی‌کنند. خوشوقت‌ها باید باشند، بهجت‌ها باید باشند، بهاءالدینی‌ها باید باشند، ملکی تبریزی‌ها باید باشند، تهرانی‌ها باید باشند، قاضی‌ها باید باشند و حدادها باید باشند. اینها باید باشند که بدانیم و متوجه بشویم که پس می‌شود ما هم مانند آن‌ها شویم.

جوان‌های عزیز! فرزندان عزیزم! اصلاً هدف از این مباحث اخلاق، این است که به من و تو بگوید: من و تو هم می‌توانیم مانند این بزرگان بشویم. اگر من و تو هم بشویم، چه می‌شود؟! نه اینکه من و تو هم بشویم که عنوان داشته باشیم، نه. این یکی از مطالبی است که هر چه تکرار شود، کم است. خدا گوه است، بینی و بین الله، والله بالله و تالله، این‌ها از مطرح شدن وحشت داشتند و وقتی هم مطرح شدند، این را ابتلای بزرگ می‌دانستند. اینها دوست داشتند در همان خلوت خودشان با خدا باشند و وقتی هم مطرح می‌شوند، می‌گویند: ما نمی‌دانیم که چرا این طور مطرح شدیم!

وقتی می‌گوییم می‌خواهیم مثل آنها شویم، یعنی حال آنها باشد. وضعمان، وضع کرداری مان، وضع آنها باشد. آنها را پروردگار عالم خودش می‌خواهد تجلی می‌دهد تا ما از رفتارشان بیاموزیم، با اینکه آنها خودشان نمی‌خواهند در این مقام تجلی قرار بگیرند.

آیت‌الله مولوی قندهاری، کنز خفی‌الهی بود، اما برای یک عده معلوم و طالع شد. چون پروردگار عالم می‌خواست بگوید: ببین می‌شود مثل این‌ها باشید. این شیخ خمیده کوتاه قد، علم غیب هم می‌داند، افکارت را هم می‌خواند، حالت را هم می‌داند، ولی چیزی نمی‌گوید. گاهی یک اشاره ای می‌کند که متوجه شوی.

یکی از دوستان عزیز ما، حاج آقای خسروی که ملازم ایشان بود و همیشه آقا را به حرم می‌رساند، می‌گفت: مدتی بود از خود حضرت حجت خواسته بودم که یک ولیّ خدایی را به من معرفی کند. بعد از یک مدت با ایشان آشنا شدم. بعد از چند وقت دیدم که ایشان هیچ دعایی راجع به امام نمی‌کنند. گفتم: نکنند ضد انقلاب باشند. یک مرتبه که داشتم آقا را به حرم می‌رساندم و در این فکر بودم، یک دفعه آقا رویش را برگرداند و به من نگاه کرد.

دوباره با خودم گفتم: این چند وقت یک کلمه نشنیدم که آقا چیزی راجع به امام بگوید، یا از انقلاب دفاع کند، من همه چیز را رها کردم و آمدم که خادم او شوم، اما یک دفعه هم ندیدم که ایشان چیزی بگوید. دو مرتبه دیدم آقا رویش را برگرداند و نگاه کرد.

باز با خودم در ذهنم داشتم حرف می‌زدم که آقا برگشت و من را نگاه کرد و گفت: ها! چی شده که هی با خودت حرف می‌زنی؟! گفتم: آقا! من حرفی نزد، گفت: این همه حرف زدی، آخر هم می‌گویی: نه، من حرف نزد. حالا تو برای من خمینی‌شناس شدی، من آقای خمینی را در نجف می‌شناختم و به ایشان گفتم: تو پیروز می‌شوی، حالا تو می‌خواهی به من یاد بدهی؟! گفتم: آقا! من که هیچ حرفی نزد، گفت: تو هیچی نگفتی؟ این همه حرف با خودت زدی و آخرش می‌گویی: من هیچ نگفتم. اولیاء خدا این طور هستند.

حالا وقتی می‌گوییم: مولوی قندهاری، نه اینکه خودش را بگوییم، بلکه آن حالش را می‌گوییم که حال شما هم به آن حالی برسد که از دنیا کنده شوی، عبدالله شوی و دنبال همه خوبیها باشی و از اسم گناه و گناه بدت بیاید.

من در درس خارج فقه و اصول هم این را به آقایان عزیز روحانی عرض کردم که آیت‌الله مولوی قندهاری می‌فرمود: آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی (اعلی الله مقامه الشریف)، وقتی خارج فقه بیان می‌کردند و به لفظ زنا می‌رسیدند، با این که خود قرآن هم اسم برده «الزانیة و الزانی» [۷]، فقط یک‌بار بیان می‌کردند و در دفعات بعد، دیگر اسم نمی‌بردند و می‌گفتند: آن عمل خبیثه! بعداً به ایشان گفتند: چرا شما اسم نمی‌برید؟ فرمودند: خدا شاهد است که اسمش را هم که می‌برم، تنقّر دارم و حالم بد می‌شود.

پس می‌شود انسان به جایی برسد که نه تنها گناه نکند، بلکه از اسم گناه هم دیگر بدش بیاید. آیت‌الله العظمی سید ابوالحسن اصفهان یکارش به این‌جا رسیده که از اسم گناه هم متنقّر است و وقتی درس خارج فقه دارد می‌دهد، بعد از یک‌بار بیان این لغت، دیگر می‌گوید آن عمل خبیثه و می‌گوید: دیگر نمی‌توانم بر زبان بیاورم. اما آیت‌الله مولوی قندهاری در مورد همین آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی، مرجع یکه‌تاز، فرموده بودند: خدمت آقا بودیم، ایشان هر بار وارد حرم می‌شدند، با یک آداب خاصی وارد می‌شدند، اما این دفعه که وارد شدند، یک دفعه دیدند آقا ایستادند و شروع به اشک ریختن کردند و فرمودند: چه خوش است صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن... ن. همه فهمیدند ایشان با گوششان دارند صوت قرآن یا زیارت‌نامه‌ای را که آقا می‌خوانند، می‌شنوند. فرمودند: من دیگر نمی‌توانم قدم جلو ببرم، وقتی مولایم این‌جا هست. پس انسان باید به آن مقام برسد که ببیند.

آقا بخیل نیستند و اگر موانعی که از ناحیه ماست، کنار رود، آقا خود را نشان می‌دهند! خدا گواه است یقین بدانید و این را در ذهنتان مدام تکرار کنید که حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، بخیل نیست و بخل نمی‌ورزد. لذا اگر این مثلث وجودی (چشم، گوش و دهان) حفظ شود، حضرت خودش را نشان می‌دهد.

یک دلیلی هم که فرمودند: مثل من در زمان غیبت، مثل خورشید پشت ابر است، شاید به همین معناست. دیدید ابرها باید کنار برود تا خورشید نمایان شود. این موانع که از ناحیه ماست، باید کنار برود تا آقا دیده شود. حالا هر کسی باشی، شک نکن که می‌بینی. البته معمولاً آن کسانی که می‌بینند، نمی‌گویند و این، قاعده است. اگر بگویند، معلوم است دکان و بازار راه انداخته‌اند. آن کسی که با آقا جان خلوت می‌کند، اصلاً دلش نمی‌آید خلوتش را بگوید. البته آن کسی که عاشق حقیقی است و عشق‌بازی حقیقی را بلد است. چنین کسی معمولاً خلوتش را به دیگران نمی‌گوید، اگر بگوید، معلوم است آن معشوق خود را دوست ندارد و آدم ردّی است. انسان به خلوت‌گاه می‌رود که با معشوق خود خلوت کند. حال، اولیاء خدا هم همین حال را دارند. این‌ها وقتی آقا را دارند و ایشان را می‌بینند، دیگر دلشان نمی‌خواهد برای بقیّه بازگو کنند. البته دلشان می‌خواهد به مردم بگویند که بدانید چه آقای خوبی است، اما هر کسی اسرار حقّ آموختند، مهر کردند و دهانش دوختند.

لذا عزیزان من! مانع از حضرت نیست، مانع از من و تو است. جوان عزیز! خدا گواه است چشم گناه‌بین، امام‌زمان‌بین نیست. اما اگر چشم‌ت گناه نکند، دیگر هر کسی می‌خواهی باش، ترک، فارس، عرب، لر، سنّ بالا و سنّ پایین و ... آقا را می‌بینی. فقط باید مانع برطرف شود.

آیت‌الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی از اسم گناه هم بدش می‌آید و به زبان جاری نمی‌کند، معلوم است گناه هم نمی‌شنود؛ برای همین است که صدای ملکوتی آقا را می‌شنود. گوش‌ی که غیبت، تهمت، ترانه‌ها و مطالب مبتذل و فحاشی می‌شنود، معلوم

است اگر امام زمان هم در جایی دارد زیارت یا قرآنی می‌خواند، او نمی‌شنود. گویی می‌شنود که سخن اغیار را نشنیده باشد. این گوش موقعی که متعلق به حضرت حجت شد، دیگر حرف اغیاری نمی‌شنود. همه در این قضیه است که در ابتدا باید ردائل از بین رود و غیر از این نمی‌توانیم. چون آقا به شدت از ردائل بدشان می‌آید.

البته اگر یک موقع خدای ناکرده خطای جزئی داشتی، بحثش جداست، بلافاصله استغفار کن. اما بدان که آقا از ردائل بدش می‌آید. لذا اگر تصمیم بگیری که دیگر ردائل نداشته باشی و توبه کنی «توبوا إلى الله توبة نصوحا» و از حضرت کمک بخواهی، حضرت هم کمک می‌کنند. گرچه شیطان هم در آن زمان بیشتر می‌آید. تا دیروز تصمیم نداشتی، نعوذ بالله به سمت گناه هم می‌رفتی ولی پیدا نمی‌کردی. اما امروز که تصمیم گرفتی به سمت گناه نروی، جلوی پایت سبز می‌شود و جلوه کذا و کذا، جلو می‌آید. پس شیطان هم دست‌بردار نیست. می‌گوید: عجب! حالا دیگر می‌خواهی بروی و امام‌زمانی بشوی؟! اجازه نمی‌دهم. اما از حضرت بخواهید، حضرت عنایت می‌کنند و دست من و شما را می‌گیرند.

درخواست ورود به ضیافت الله از حضرت حجت

رجب‌المرجّب، ماه شستشوی گناهان است. جوان‌های عزیز! دیر نشده، اوّل ماه رجب است. تا ماه مبارک نیامده، گناهان خود را بشوییم و در شعبان‌المعظم، لباس تقوا بر تن کنیم. ماه مبارک رمضان، ماه صیام تنها نیست. اصلاً ماه صیام خالی به درد نمی‌خورد. اسّ و اساس ماه مبارک رمضان، ضیافت‌الله و مهمانی خداست، «دعیتم فيه إلى ضیافة الله». همه شما دعوت شدید، نفرمود: یک عده خاص. اتفاقاً دعوت‌نامه هم کتبی است، «کتب علیکم الصیام». دیدید برای عروسی و ولیمه و ... کارت دعوت می‌دهند. حالا برای ماه مبارک هم به شما کارت دعوت دادند. معلوم است هر چه مجلس باشکوه‌تر باشد، هر چه میزبان عزیزتر باشد، شما لباس بهتری می‌پوشی. می‌شود بگوییم: انسان با یک لباس لجنی که در جوی افتاده بوده، یا با لباس کارش که تعویض روغنی و مکانیکی است، با همان لباس به مجلس عروسی، ولیمه یا مهمانی که دعوت شده، می‌رود؟! آن هم میزبان محترم! خیر.

لباس گناه باید در ماه رجب کنده شود، برای همین است که استغفار در این ماه زیاد است. ماه شعبان‌المعظم باید لباس تقوا پوشید که فرمودند: «دعیتم فيه إلى ضیافة الله».

می‌دانید چه کسی باید این دعوت‌نامه‌ها را امضاء کند؟ حضرت حجت. مقدّس اردبیلی، آن بالجد مقدّس در آخر عمر شریفشان فرموده بودند: من در پاکتی از نور، دعوت‌نامه رسمی برای ضیافت‌الله گرفتم. ما نمی‌فهمیم یعنی چه، مگر این که خودمان به آن مطلب برسیم. این‌ها رسیدنی است، گفتنی نیست. آیت‌الله مقدّس اردبیلی رسید و فرمود: دعوت‌نامه من کتبی بود. امضاء کننده چه کسی بوده؟ فرمودند: حضرت حجت!

امسال بخواهیم، بگوییم: آقا جان! ما هر سال فقط روزه گرفتیم، اما می‌شود یک سال ماه مبارک ما را هم دعوت کنید؟! می‌دانید چرا این‌قدر ماه مبارک رمضان تکرار می‌شود؟ برای این که یک بار هم من و شما وارد شویم. آن کسی هم که وارد ضیافت الهی شد، دیگر ترک ضیافت برای او وجود ندارد و این ضیافت برای او همیشگی خواهد بود. نه میزبان محترم بیرون می‌کند و نه دیگر آن سی که ضیافت را چشیده، دلش می‌خواهد از مهمانی بیرون رود. اما تکرار این‌ها یعنی چه؟ یعنی خدا مدام می‌خواهد دعوت کند تا یک عده دیگر باز هم وارد شوند.

در این شب‌ها بگو: آقا جان! می‌شود من هم دعوت کنی؟ می‌دانم بد هستم و گرفتارم، ردائل من را فراگرفته، می‌دانم نفس دون و هوی و هوس و شهوات وجودم را گرفته، اما آقا می‌شود من از شهوت و کثافت‌کاری بیرون روم؟! می‌شود از نفس بیرون روم؟! می‌شود در این رجب، در این نهر، خودم را شستشو بدهم؟! شستشو کن، شستشو کن، شستشو. آقا جان! می‌شود من هم درست شوم؟! می‌شود من هم ادم شوم؟! می‌شود من هم از رجب که بیرون آمدم، نگاه کنم و ببینم که دیگر ردائل ندارم؟! می‌شود من هم در شعبان‌المعظم لباس تقوا بپوشم؟! می‌شود هنوز آخر شعبان نشده، یک دعوت نامه کتبی بیاید و بگویند: خوش آمدی بنده من!

جوان عزیز! اگر آلوده‌ترین هم باشی، تصمیم بگیری در رجب‌المرجّب پاک شوی و تصمیمت را قطعی کنی و انجام دهی، خدا گواه است دعوت‌نامه کتبی را به تو می‌دهد. نمی‌گوید: پنج سال، بیست سال، گناه کردی. نمی‌گوید: از چهارده، پانزده سالگی تا به حال، گناه کردی و حالا می‌خواهی من دعوت‌نامه بدهم. اتفاقاً می‌گوید: من این قدر منتظر تو بودم. بنده من! تا حالا کجا بودی؟! امام زمان می‌گوید: جوان عزیزم! تو تا حالا کجا بودی؟! این‌قدر امام زمان جوان‌ها را دوست دارد. خدا گواه است آن جوان‌هایی که آلوده آلوده هستند، خودشان خبر ندارند که چقدر امام زمان دلش به تعبیر عامیانه لک می‌زند که این‌ها برگردند و خودش هم دعا می‌کند. دوست دارد این جوان برگردد و آغوش رحمتش را برای او باز کند. حضرت، دلسوز است. حضرت، عین الله الناطره است، قربان آن چشمهای زیبایی! قربان آن اشک‌های زیبایی که برای گناه ما سرازیر می‌شود.

این‌قدر دلش می‌خواهد ما بیاییم. این‌قدر حرص می‌زند. بعضی از بزرگان که به محضر ایشان می‌رسند، اوّلین و آخرین توصیه‌شان این بوده که فرموده: «علیکم بالشّباب». آیت‌الله خوشوقت در اواخر عمر شریفشان فرمودند: علت العللی که من عمرم را وقف جوان‌ها کردم، برای این بود که آقا فرمودند: شما و جوان‌ها! آقا دوست دارد جوان‌ها را! عشقش شما جوان‌ها را. امشب بخواهید و با آقا این‌طور صحبت کنید: آقا جان! یابن الحسن! می‌شود من هم برگردم؟! می‌شود من هم پاک شوم؟! می‌شود من هم دیگر گناه نکنم؟!

بیان کردم که هر شب دقایقی با آقا صحبت کن. موقعی که دیگر می‌خواهی بخوابی و مسواک زدی، با آقا صحبت کن. اگر هر شب صحبت کردی خدا گواه است به یک‌سال نمی‌رسد که خودت مطالبی را می‌بینی و متوجه می‌شوی.

بگو: آقا جان! دیر شده، ماه رجب آمده، می‌دانم من یک سال را نمی‌توانم، اما در این یکی دو ماهه سعی می‌کنم هر شب با شما حرف بزنم، آقا جان! شما هم عنایتی کن امضاء کن که من امسال در ماه مبارک رمضان وارد شوم و در ضیافت‌الله مهمان خدا شوم. بس است یک عمر مهمان گناه، پلیدی‌ها و پلشتی‌ها بودم و جز بدبختی و خسارت هیچ ندیدم. دلم می‌خواهد آن رحمت و مغفرت را بچشم. یا بن‌الحسن! آقا جانم! قربانت بروم، آقا جان! عنایتی کن.

.....
پی‌نوشتها

[۱]. وسائل الشیعة، ج: ۷، ص: ۱۳۷، باب: ۵۹.

[۲]. مفاتیح الجنان (ذکر قبل از طلوع و غروب آفتاب)

[۳]. الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، ج: ۱، ص: ۱۸

[۴]. سجده / ۲۴.

[۵]. مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، ص: ۴۴.

[۶]. سجده / ۲۴.

[۷]. نور / ۲.